



مقاله



حبیب‌الله پیمان
بخش نخست

ضرورت تغییر در شیوه تغییر امور

برخی ویژگی‌های تاریخی جامعه ایران

مقابله با خشونت حکومت‌ها، خشونت متقابل را تجویز می‌کنند.

از آنجا خشونت‌گرایی در جامعه ایران امری تصادفی و موردی نیست و ریشه فرهنگی و تاریخی دارد، به روابط فیما بین نیروهای اجتماعی و حکومت‌ها محدود نبوده، کنش‌های متقابل اجتماعی میان گروه‌ها و نیروهای مختلف جامعه و از جمله گروه‌های سیاسی و روشنفکران را نیز تسری پیدا کرده است. همین امر تاکنون از برقراری و توسعه روابطی مبنی بر گفت‌وگو و تعامل مسالمت‌آمیز و البته انتقادی و سازنده میان اقلتار و نیروهای مختلف جامعه جلوگیری کرده، سطح مدارا و تحمل نسبت به یکدیگر را کاهش داده است. کاهش محسوس روابط خصمانه و نامداراگرایانه میان گروه‌های سیاسی و روشنفکران در دهه‌های اخیر با وجودی که نشان از وقوع فرایند آرام‌تغییرات مطلوب در این زمینه می‌دهد، اما هنوز تا جایگزین شدن قطعی کنش عقلانی و مسالمت‌آمیز پایدار راه درازی در پیش است. از آنجا که هدف این نوشته بررسی ابعاد مختلف خشونت و پیامدهای گوناگون آن نیست در معرفی آن به عنوان یک مانع عمده بر سر راه توسعه پایدار سیاسی، اجتماعی، به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

۳- چرا فرایند توسعه صنعتی ایران با وجود کوشش‌های کم‌وبیش جدی که در مقاطع مختلف تاریخی انجام گرفته و اجرای چندین برنامه عمران و توسعه، همچنان در برابر کوهی از مشکلات و موانع متوقف مانده و فراز و فرود حکومت‌ها تأثیر چشمگیر و پایداری در

میشاق‌ها ادامه می‌یابد؟

۲- خشونت‌گرایی محدود به حوزه حکومت نبوده و نیست و در عرصه عمومی و زیست جهان نیز آنجا که مردم و نیروهای اجتماعی در تعامل با یکدیگرند، در شکل‌های بسیار متنوع فیزیکی، زبانی، فکری، عاطفی و نمادین رواج گسترده دارد و بسیاری مردم ترجیح می‌دهند اختلافات خود را با منطق ستیز حل و فصل نمایند تا تعامل و گفت‌وگو مستلزم بسیاری گروه‌ها و احزاب سیاسی و نیروهایی که برای آزادی و دموکراسی و یا عدالت اجتماعی مبارزه می‌کنند، وقتی با مقاومت حکومت‌ها روبه‌رو می‌شوند و یا در معرض خشونت و سرکوب قرار می‌گیرند، برای وادار کردن حاکمان به قبول خواسته‌های خود به روش‌های خشونت‌آمیز و بعضاً مسلحه‌متوسل می‌شوند. هر چند این تمایل طی سه دهه اخیر به‌طور چشمگیری کاهش یافته، اما هنوز هم گروه‌هایی برای

نگاهی به تجربیات و بررسی نتایج جنبش‌های اجتماعی یکصدسال اخیر نشان می‌دهند که موانع و مشکلات بر سر راه توسعه سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در ایران، دشوارتر و پیچیده‌تر از آن است که اغلب تصور می‌شود، آنها ریشه در تاریخ و فرهنگ و تجربیات زیستی جمعی ایرانیان در طول تاریخ دارند. هر گونه امید بستن به اقداماتی که در هر مقطع به نظر مفید می‌رسد اگر پس از شناختن و لحاظ کردن این موانع نباشد، واهی خواهد بود و جز تکرار ناکامی و سر خوردگی حاصلی در بر ندارد.

برای پرهیز از تکرار شکست‌ها و خطاهایی که کوشش‌های جمعی مردم را با هزینه‌های سنگین و دستاوردهای اندک و ناپایدار همراه می‌کند، باید ضمن بررسی تاریخ اجتماعی و سیاسی و فرهنگی ایران برای چند پرسش اساسی زیر پاسخ راهگشایابیم:

۱- چرا پس از استقرار مشروطیت و برقراری حاکمیت قانون، باز هم اغلب دولت‌ها همچون گذشته (دوره استبداد) به جای پایبندی به قانون و تمکین به رأی مردم، قوانین را نقض می‌کنند و نسبت به رأی و اراده مردم بی‌اعتنایی نشان می‌دهند؟ و بالاتر از آن انتقادات و اعتراضات عمومی بر ضد خشونت و قانون‌شکنی و تجاوز به حقوق مردم بایی پاسخ می‌ماند و یا با خشونت دوچندان روبه‌رو می‌شود؟ و چرا با وجود تغییر و یا تعویض و فروپاشی حکومت‌ها و جایگزین شدن توسط افرادی که خود زمانی در گذشته منتقد خشونت‌گرایی و نقض قوانین بوده‌اند، تغییری جدی در این روند پدید نیامده و باز تولید خشونت و نقض

کاهش محسوس روابط خصمانه و نامداراگرایانه میان گروه‌های سیاسی و روشنفکران در دهه‌های اخیر با وجودی که نشان از وقوع فرایند آرام‌تغییرات مطلوب در این زمینه می‌دهد، اما هنوز تا جایگزین شدن قطعی کنش عقلانی و مسالمت‌آمیز پایدار راه درازی در پیش است

این روند بر جای نگذاشته است؟

۴- چرا از زمانی که ملت ایران در جریان یک جنبش اجتماعی بزرگ و دوران‌ساز، به عمر حکومت‌های متمرکز و خودکامه و استبدادی پایان داد، تا امروز که یکصد سال از آن حادثه می‌گذرد، جز در برهه‌هایی، کشور با شیوه‌های استبدادی و دیکتاتوری اداره شده و دولت‌ها اراده ملت را به‌شمار نمی‌آوردند و به اصول و ضوابط دموکراسی و حقوق اساسی ملت، احترام نمی‌گذارند.

۵- مردم در دوران حکومت استبدادی قاجارها، از فقدان امنیت رنج می‌بردند و در برابر هر نوع تجاوز فیزیکی و مادی، سیاسی، اجتماعی و فکری و روانی از سوی نهاد های حکومتی و یا گروه‌های متنفذ محلی و تجاوز قدرت‌های خارجی بی‌دفاع‌ها شده بودند. تحت آن شرایط تأمین حداقل معیشت خانواده نیز دشوار بود، کسی به فردای خود اطمینان نداشت، بیشتر مردم از ترس مصادره اموال، غارت و باجگیری و اخذی‌های حکام لحظه‌ای آسوده خاطر نبودند؛ فقر، بی‌عدالتی، تبعیض، فساد و رشوه‌خواری بیداد می‌کرد. انگیزه خلاصی از آن اوضاع دردناک و کشنده، یکی از مهمترین عوامل قیام ضد حکومت استبدادی و برقراری نظام مشروطیت بود. حال باید دید چرا با وجود تدوین و تصویب قانون اساسی و برقراری حکومت قانون و تأسیس نظام قضایی مستقل و تفکیک قوا و تأسیس مجلس شورای ملی و نهادهای نظارتی متعدد، باز هم ناامنی در همه‌جوه زندگی مادی، سیاسی، فکری و معنوی و اخلاقی جامعه و مردم از چنگال فقر، بیکاری، بی‌عدالتی، تبعیض، فساد، رشوه‌خواری، غارت و باجگیری، خلاصی نمی‌یابند.

۶- قانون‌گریزی و قانون‌ستیزی، مختص حکومت‌ها نیست، بیشتر مردم نیز در بی‌اعتنایی و زیرپانهادن قوانین، دست‌کمی از حکومت‌ها ندارند. آنان هم با قانون، گزینشی برخورد می‌کنند، اگر به سود آنها به کار رود احترام می‌گذارند و اگر نه، برای آن پیشیزی ارزش قائل نیستند.

۷- می‌دانیم که در ایران انواعی از گرایش‌های مذهبی و مسلکی مختلف و اقوام، نژادها و زبان‌های متعدد وجود دارد

که بیشتر اوقات در صلح و مدارا همکاری و همزیستی داشته‌اند، با وجود این، در برخی موقعیت‌های بحرانی این همزیستی و مداراگری جای خود را به نزاع‌های مذهبی و مسلکی و جدال‌های قومی داده و از این طریق به فرایند توسعه و تکامل جامعه، آسیب‌های جدی وارد آورده است. چنان‌که در یک قرن اخیر که فرصت‌هایی برای تجدید حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران براساس حاکمیت ملی و آزادی و قانونگرایی به وجود آمده و بیش از هر زمان به همبستگی همه میان‌نیروهای جامعه نیاز بوده است، صاحبان عقاید و ایدئولوژی‌های مختلف، از مدارا و تحمل یکدیگر سرباز زده به جای تعامل و گفت‌وگوی انتقادی و رقابت سالم و مسالمت‌آمیز، شیوه تقابل و ستیز پیش گرفته‌اند و بعضاً با انحصارطلبی و برتری‌جویی، آتش اختلاف و نزاع را تیزتر کرده و می‌کنند.

پدیده‌های شکل‌دهنده به فرهنگ ایرانیان
این کنش‌ها اتفاقی نبوده، در تاریخ و فرهنگ ما ریشه‌های عمیق دارند و به صورت سرمشق و نیروی محرکه در ضمیر ناخودآگاه جمعی ما ایرانیان لانه گزیده‌اند، به طوری که هر زمان بحران‌هایی پرمخاطره و جدان جمعی و هستی اجتماعی ما را زیر تأثیرات مخرب خود بگیرند، از تاریکی‌های ضمیر ناخودآگاه به سطح هوشیار حافظه جمعی ما منتقل می‌گردند، و کنش‌های ما را مدیریت و کنترل می‌کنند. این روند زمانی متوقف می‌شود که فرایند خودآگاهی و آزادی در ما تحقق یابد و در پرتو آن نقش خود در تکرار شکست‌ها و اشتباهات (تمایلات لجام‌گسیخته و ابراز خشم و نفرت به این و آن و نشان‌دادن واکنش

متأسفانه ما ایرانیان در فهم ریشه‌های تاریخی قوت و ضعف خود و امکانات و موانع توسعه و نوسازی جامعه تأخیر بسیار داریم. شاید یکی از دلایل این امر این باشد که بعضاً با جامعه و تاریخ «خود» از منظر «شرق‌شناسان» غربی آشنا شدیم

غریزی و کودکانه در برابر آنچه تهدیدی علیه خود تلقی می‌کنیم را مورد انتقاد قرار دهیم. تنها با این روش است که از اسارت آن نیروها و کهن‌الگوهای فرهنگی و تاریخی بازدارنده، رهایی پیدا خواهیم کرد و به معنای حقیقی آزادی درون خواهیم رسید. افزون بر این، وقتی ریشه‌های تاریخی موانع و مشکلات بر سر راه را بشناسیم، متوجه خواهیم شد که شتابزدگی و مرحله‌سوزی در این راه فقط باعث تکرار شکست و تأخیر بیشتر در نیل به هدف خواهد شد.

متأسفانه ما ایرانیان در فهم ریشه‌های تاریخی قوت و ضعف خود و امکانات و موانع توسعه و نوسازی جامعه تأخیر بسیار داریم؛ شاید یکی از دلایل این امر این باشد که بعضاً با جامعه و تاریخ «خود» از منظر «شرق‌شناسان» غربی آشنا شدیم. تصویری از «خود» در ذهن ما نقش بست که آنها دوست داشتند چنان باشیم یا تئوری‌های علوم انسانی را که جداً از برخی وجوه عام، برآمده از تجربه‌ها و موقعیت‌های خاص دیگری بوده، از این رو نمی‌توانست به فهم معضلات و ویژگی‌های جامعه و تاریخ ایران کمک کند به کار بردیم که موجب بدفهمی و اغتشاش فکری بیشتر شده است. در موارد زیادی اساساً مفاهیم و مقولات جامعه‌شناختی و یا فلسفی و نظری غرب از سوی کسانی که آنها را برای تحلیل و فهم جامعه ایران به کار می‌برند تنها به صورت ناقصی ترجمه و فهم شده‌اند و به جای آن که آن مفاهیم ضمن بررسی و مشاهده واقعیت‌های جامعه و تاریخ ایران، آزمون و اصلاح و بازسازی شوند و یا مفاهیم بدیلی برای آنها پیشنهاد شود، عیناً و اغلب به همان صورت ناقص، صورت کلیه فهم تحولات و مشکلات تاریخ و جامعه ایران شناخته شدند.

شبه‌سازی‌های حاصل از این نوع بررسی‌ها در عمل به کار نیامدند و تنها سال‌های زیادی اذعان جمع قابل توجهی از متفکران و نویسندگان ما را به خود مشغول کرد و از دیدن واقعیت‌ها و ساختن مفاهیم و سنتزهای مناسب برای جامعه ایران بازداشت. این به تنهایی یعنی عمر سه تا چهار نسل و هدر دادن پرارزش‌ترین سرمایه فکری و انسانی، از یکصد سال پیش تا امروز. در این نوشته فهرست‌وار به برخی از

مهمترین ویژگی های جامعه و فرهنگ و عوامل اثرگذار در تحولات تاریخی ایران اشاره می‌کنم؛ عواملی که نفوذ و تأثیر آنها مستقیم یا غیرمستقیم در کنش های اجتماعی امروز ایرانیان و نحوه مواجهه آنان با معضلات و بحران‌ها و شیوه حل مسئله ادامه دارد:

۱- موقعیت جغرافیایی سرزمین، شرایط اقلیمی خشک و کم باران (نیمه بیابانی - کوهستانی) و تنوع آب و هوایی و وجود رودخانه‌های پراکنده در جلگه‌های حاصلخیز، به گونه‌ای که از همان آغاز دو امکان برای تأمین معیشت در برابر ساکنان اولیه و مهاجران بعدی قرار گرفت: یکی کشاورزی و دیگری دامداری متحرک (کوچ‌نشینی). کشاورزان، پایه گذار تمدن شهری - کشاورزی شدند و آن را تداوم بخشیدند. کوچ‌نشینان در داخل و پیرامون سرزمین ایران در مواجهه با خشکسالی های متناوب و قحطی های ناشی از آن، راز بقا را در هجوم به روستاها و غارت مزارع و اموال کشاورزان یافتند و چون آن را در غلبه بر قحطی و گرسنگی و مرگ چاره‌ساز دیدند، به عنوان یک شیوه «معیشت مکمل» در کنار دامداری تا حدود یکصد سال پیش حفظ کردند. این مشی آنان را به مهمترین عامل اولیه برهم زنده امنیت و ثبات و یکی از دشمنان کشاورزی و آبادانی تبدیل کرد.

۲- این هجوم‌ها، کشاورزان را که مردمی صلح‌جو و گریزان از جنگ و خشونت بودند و ادار کرد تا برای حفظ جان و دارایی خود و خانواده خویش به خشونت متقابل متوسل شوند و نیروی نظامی و سلاح تدارک ببینند، چون راهی مؤثر برای صلح و سازش متصور نبود، از آن به بعد خشونت به مهمترین ابزار غلبه بر حریف و تسلط بر سرزمین و غارت و مصادره اموال و بالاتر از آن، کسب قدرت و نشستن بر تخت پادشاهی و حکمرانی تبدیل شد. مداومت در این کار، یعنی تهاجم و دفاع به تدریج آن منطق را به همه مناسبات درون جامعه تسری داد و نه تنها توسط کوچ‌نشینان، پادشاهان و حکام و گروه‌های رقیب در عرصه اقتصاد و سیاست به کار گرفته شد، بلکه همگان آن را فیصله بخش نزاع‌ها و تعیین کننده صاحب حق شناختند و پذیرفتند که «الحق لمن غلب».

جامعه بالغ و مولد، اختلافات را در سایه خرد و دانش و تجربه، به‌طور مسالمت آمیز و از طریق گفت‌وگو و مصالحه حل می‌کند و با این شیوه از بروز خشونت و ناامنی و ویرانی جلوگیری می‌نماید؛ فرایندی که به تقویت همبستگی، روحیه مدارا و نیروی تعقل و پیچیده تر شدن فعالیت شعور می‌انجامد

۳- بدین ترتیب، منطق ستیز و خشونت که ابتدا توسط قبایل چادرنشین و صحراگرد علیه کشاورزان و شهرنشینان به کار می‌رفت، به شیوه عمل حکومت های پادشاهی که از درون جنگ و نزاع سر بلند کردند و با مستقیماً توسط قبایل فاتح تشکیل شدند تبدیل شده به شکل منظم و سازمان یافته بر ضد رقبای دشمنان خارجی و داخلی شان به کار برده شد و تداوم یافت.

۴- دامداری با یک قدم فاصله از معیشت مبنی بر صید و گردآوری، در حالت عادی می‌تواند یار و مددکار کشاورزی باشد، از این رو با شیوه معیشت مکمل (غارت) همراه شد که با وقوع خشکسالی های متناوب، ارزش تولیدی و مبادله‌ای آن تنزل پیدا کرده، جبران آسان کمبودها جز با غارت محصولات کشاورزی میسر نبود. رسوخ بعدی این روش در فرهنگ مردم ایران، به تضعیف بیش، کنش و مشی زندگی معطوف به تولید و جایگزینی اشکال مختلف غارت، یعنی دلالی، باجگیری، زورگیری و رانت خواری انجامید و باروی کار آمدن حکومت های طایفه‌ای بر سرعت پیشرفت آن افزوده شد که از رأس به بدنه و از آنجا به قشرهای پیرامونی و وابسته به حکومت تسری پیدا کرد، در نتیجه در موقعیت های بحرانی و در ذیل این نوع حکومت ها، بخش تولید (کشاورزی، صنایع و پیشه‌وری) به‌طور متناوب صدمه می‌دیدند و ضعیف می‌شدند و در عوض معیشت مبنی بر غارت، باجگیری و دلالی توسعه می‌یافت، به طوری که به تدریج به صورت یکی از الگوهای عمده رفتار و مناسبات میان

افراد جامعه نه تنها در عرصه پول و اقتصاد در آمد، بلکه حوزه‌های دیگر زندگی اجتماعی و فرهنگ، مذهب و اخلاق و معنویات را هم آلوده ساخت. تنها در دوره‌هایی که حکومتمتگران از میان طبقات کشاورز و پیشه‌ور و یا قشرهای اجتماعی متکی به آنها، از اهل علم و قلم و مدیریت برمی‌خاستند قدرت حکومت تا حدودی در حمایت از تولید و تأمین امنیت آن به کار می‌رفت و سعی زیادی در ایجاد عمران و آبادانی و (سدسازی، جاده‌سازی و توسعه کشاورزی و صنعت و تجارت) به عمل می‌آمد.

۵- کشاورزان برای غلبه بر خشکسالی های متناوب، دست به حفرفقوات و کندن نهرها و احداث آب‌بندها زدند و با توسعه آبیاری مصنوعی، مزارع خود را تا حدود زیادی در برابر خشکسالی بیمه کردند و بر ناامنی ناشی از نوسانات اقلیمی فائق آمدند، به عکس زندگی و معیشت کوچ‌نشینان همچنان و به‌طور کامل وابسته به نزولات آسمانی باقی ماند و به همین خاطر به‌طور متناوب و همراه با خشکسالی ها دچار قحطی و گرسنگی می‌شدند و ناگزیر دست به غارت می‌زدند و زمانی که سرزمین و مراتعشان کفاف جمعیت آنان را نمی‌کرد، به سرزمین های تازه مهاجرت می‌کردند و یا اراضی اقوام دیگر را به اشغال خود در می‌آوردند، در نتیجه در میان کشاورزان «تولید» و ابتکارات فنی برای غلبه بر مشکلات رواج یافت و در میان کوچ‌نشینان غارت و هجوم و اشغال سرزمین های دیگران.

۶- کشاورزان که در ایران باستان و پیش از تأسیس دولت متمرکز، مردمی آزاد و مستقل بودند، با همکاری و اشتراک اراضی خود، کشت و محصول کار جمعی را میان خود تقسیم می‌کردند. مالکیت اراضی به صورت مشاع بود و زمین ملک عمومی محسوب می‌شد. مسئولیت اداره امور عمومی برعهده شوراهای ریش سفیدان بود و نوعی دموکراسی ابتدایی رواج داشت، در صورتی که در میان قبایل کوچ‌نشین، رئیس قبیله از قدرت زیادی برخوردار بود و اعضا آزادی و استقلال کمتری داشتند. هجوم متوالی کوچ‌نشینان موجب ظهور یک قشر اشرافی نظامی در جوامع کشاورزی شد.

پس از چندی در پاسخ به ضرورت دفاع در برابر آن هجوم‌ها اتحادیه‌هایی از قبایل مختلف پدید آمد و به تدریج فرماندهان و جنگجویان به ریاست رسیدند. سرانجام از پی یک رشته جنگ‌های طولیل‌مدت، دولت‌های متمرکز پادشاهی پدید آمدند. با این تحول هر چند برای مدتی امنیت نسبی برقرار و کشاورزی و صنعت و تجارت رونق گرفت، اما کشاورزان و پیشه‌وران افسار وابسته به آنها استقلال و آزادی خود را از دست دادند، آنان برده نشدند، ولی مالکیت و تسلط بر اراضی‌شان به شاه و دولت انتقال یافت. به اضافه، با برقراری سلطنت مطلقه، نفوذ و قدرت شوراهای شدت محدود و راه بر بقا و تکامل مدل‌های دموکراتیک حکومت مسدود شد. از آن پس، روابط عمودی، سازمان و تشکیلات هر می مبتنی بر سلسله‌مراتب قدرت، جایگزین روابط افقی و مبتنی بر همبستگی و تعاون جمعی گردید.

حکومت‌های متمرکز استبدادی و طایفه‌ای که از درون جنگ و براساس اصل غلبه و زور به قدرت می‌رسیدند، مشکلات مضاعفی در برابر رشد نیروهای مولد در کشاورزی و پیشه‌وری و تجارت ایجاد می‌کردند. جنگ و نزاع دائمی، امنیت و ثبات را که شرط ضروری برای تولید و تجارت است از بین می‌برد. تعدی و اجحاف ماموران دولتی و سریازگیری پی‌درپی برای "مصرف" در جنگ‌ها و بیگاری و مزدوری در کاخ‌ها و مزارع شاهی و دولتی، عرصه را بر نیروهای مولد تنگ‌تر می‌کرد. افزون بر این توسعه کشاورزی و تولید پیشه‌وری به رونق تجارت و آبادانی شهرها و توسعه شهرنشینی و امنیت راه‌های تجاری وابسته بود، درحالی‌که قدرت متمرکز امپراتوری در تضاد با این الزامات عمل می‌کرد، تعارضی که هستی امپراتوری را در جریان توسعه و رشد خود در برابر هستی اجتماعی نیروهای مولد (فکری و یدی) در تمامی بخش‌ها قرار می‌داد و ضد آنها عمل می‌کرد، به طوری که هر اندازه، تسلط و مداخلات حکومت در امر تولید و تجارت فزونی می‌یافت، تضاد مزبور عمیق‌تر می‌شد و نیروهای مولد در تنگنای سخت‌تری قرار می‌گرفتند. عامل دیگری که جوامع کشاورزی را در برابر هجوم و غارت

قبایل صحراگرد و چادرنشین، ضعیف و آسیب‌پذیر می‌ساخت افزون بر وابستگی به زمین، اشتغال دائمی به تولید در واحدهای کم جمعیت و دور از یکدیگر بود. عاملی که به خاطر خشکی زمین و کمی منابع آب، گریزی از آن نداشتند، به طوری که هر واحد روستایی یک جامعه کوچک مستقل و تا حدود زیادی خودکفا به حساب می‌آمد. آنها علاوه بر کشاورزی، یک بخش پیشه‌وری نیز در کنار خود به وجود می‌آوردند.

۷- پیش از ظهور و توسعه کشاورزی، مردم پیرو خدایان قبیله‌ای بودند. خدای هر قبیله هویت بخش اعضای آن و متمایزکننده از دیگر قبایل بود. وجود خدایان اختصاصی، در ضمن بیانگر این واقعیت بود که زندگی و شرایط بقای هر قبیله، ارتباطی با زندگی و بقای قبایل دیگر ندارد. به عکس به خاطر محدودیت منابع و قلمروهای زیستی، هر یک رقیب، مزاحم و یا خصم دیگری تلقی می‌شدند، اما پس از آن که کشاورزی رواج یافت، خصومت جای خود را به همکاری و آشتی داد، زیرا تنها از این طریق

گروه‌ها و اقشاری که اساس زندگی و معیشت خویش و مناسبات با دیگران را بر کار مولد و آفرینش‌های فکری و یدی و ارائه خدمات مفید و زندگی‌ساز به دیگران قرار داده‌اند، معمولاً مردمی صلح‌جو، پیرو راستی و خیرخواهی، مهربانی و خردورزی و طرفدار روش‌های دموکراتیک در اداره امورند. به قوانین و میثاق‌های اجتماعی و به حقوق دیگران احترام می‌گذارند، مخالف خشونت و جنگ و طالب صلح و امنیت‌اند. فسادورزی و دروغ و خشونت و جنگ را دشمن می‌دارند، به آزادی و برابری و عدالت عشق می‌ورزند، اهل همکاری و آشتی و مدارا و مشارکت اجتماعی با غیر خویش‌اند

می‌توانستند تحت آن شرایط دشوار، زمین را آباد، آبیاری و کشت کنند. آنان اهمیت و سودمندی وحدت و همبستگی میان خود را در جریان تولید و دفاع به خوبی حس می‌کردند. زرتشت پیامبر در همین دوره رشد کشاورزی که کشاورزان به شدت زیر فشار و حملات کوچ‌نشینان قرار داشتند، ظهور کرد و مردم را به خدای یگانه و به برادری و وحدت دعوت و به راستی، مهربانی و خردورزی و آباد کردن سرزمین ترغیب نمود. دعوت او با پاسخ مثبت کشاورزان و پیشه‌وران رو به رو شد و خدایان متعدد قبیله‌ای را که عامل تفرقه و خصومت بودند، کنار گذاشتند و خدای یگانه که مظهر آگاهی و خردمندی و عدالت و مهرورزی بود، محور همبستگی و همزیستی میان آنان شد. قبایل کوچ‌نشین بر حفظ خدایان قبیله‌ای خویش اصرار ورزیدند و همان را وسیله ادامه و تشدید خصومت با جامعه‌های کشاورز یکتاپرست قرار دادند، در نتیجه عدم تحمل و نامداراگری مذهبی در میان آنها ادامه یافت. زرتشت توانست همه قبایل و اقوام کشاورز را با وجود اختلافات قومی و قبیله‌ای زیر پرچم خدای واحد، که خالق و مظهر عدل و دانا‌یسی و مهربانی و راستی بود متحد سازد. "توحید" و یگانه‌پرستی، آشتی مذاهب را ممکن و خلق و خوی مداراگری را نهادینه کرد. این وضعیت تا دوره سلطنت ساسانیان که به تدریج احکام و مقررات شریعت زرتشت به دست موبدان و روحانیون، مفصل و پیچیده شد و جایگزین اصول و ارزش‌های ساده و جهانشمول دین (توحید) گردید، ادامه یافت. در دوره ساسانیان، نهاد دین در قدرت سهیم شد و با سلطنت متحد و همدست شد. روحانیون زرتشتی به نام شریعت به استبداد و جبر فرمان می‌راندند، آنها بر ضرورت ایجاد یکپارچگی و وحدت مذهبی (شریعت) به عنوان شرط حفظ وحدت قلمرو شاهنشاهی تأکید کردند. پیش از آن زرتشتیان با فرقه‌ها و شعب دیگر مذهبی و پیروان ادیان دیگر در مدارا و صلح بسر می‌بردند. دولت‌های استبدادی در طول تاریخ، تمایل زیادی به استفاده ابزاری از مذهب برای تحکیم پایه‌های قدرت و جلب اطاعت و وفاداری مردم و سرکوب مخالفان داشته‌اند، درحالی‌که در

میان نیروهای مولد، فرهنگ مدارا و همزیستی ادیان و مذاهب مختلف رواج داشت. اگر روابط و مناسبات میان پیروان مذاهب مختلف و اقوام گوناگون از سوی حکومت‌ها و نهادهای رسمی دینی مورد سوء استفاده و دستکاری قرار نمی‌گرفت، هرگز میان آنها نزاعی رخ نمی‌داد و وجهه نامداراگرایی و برتری‌جویی رشد نمی‌کرد.

پروآمدن دوسرمشق زیستی - فرهنگی

تحولات فوق‌نشان می‌دهند که ایرانیان در تاریخ پرنشیب و فرارز خود پیوسته از دوسرمشق رفتاری متضاد تأثیر پذیرفته‌اند، هر یک از این دو الگوی رفتاری گواه نوعی هستی اجتماعی خاص است که طی قرن‌ها تجربه مشترک اجتماعی شکل گرفته و تثبیت شده است. چه‌بسا برخی عوامل اجتماعی، تاریخی که زمانی در گذشته منشأ این کنش‌های متضاد بوده‌اند، اکنون وجود نداشته باشند و یا در حاشیه قرار گرفته و تأثیرگذاری آنها به شدت کاهش یافته باشد، اما سرمشق رفتاری مرتبط با آنها توسط عوامل دیگری باز تولید و تداوم یافته است، برای نمونه قبایل دامدار و کوچ‌نشین اکنون آن اهمیتی که تا پیش از انقلاب مشروطیت در جامعه، سیاست و اقتصاد و فرهنگ ایران داشتند ندارند، اما فرهنگ و سرمشق رفتاری برآمده از آن تجربه زیستی هنوز هم رواج گسترده‌ای دارد و یا با انقلاب مشروطیت، به عمر سلطنت استبدادی پایان داده شد. با این حال شیوه‌های استبدادی و خودکامگی در اداره امور و در مناسبات میان انسان‌ها استمرار یافته است. همراه با گسترش نفوذ مذهب زرتشت و توسعه شهرنشینی و مدینت، خدایان قبیله‌ای بی‌اعتبار شدند و بیشتر مردم به ادیان یگانه‌پرستی گرویدند، اما در ذیل پرستش خدای واحد، انواعی از مذاهب و فرق دینی پدید آمدند که پیروان آنها زمانی در مدارا و همزیستی و زمانی دیگر در نزاع و خصومت می‌زیستند و آن مذاهب بیشتر ابزار قدرت‌های مسلط برای حذف و سرکوب مخالفان و یا تحمیل توده‌ها قرار می‌گرفتند. این ویژگی مختص مذاهب (آسمانی) نبوده و نیست، مذاهب زمینی یعنی ایدئولوژی‌های سکولار نیز از زمانی که پدید آمدند و پیروانی به دست آوردند، کارکردی متناقض داشته و

عامل محوری و مبنایی در ایجاد تمایز میان دوسرمشق فرهنگی زیستی، تولید و آفرینش است، یعنی اگر نظریه مزبور صادق باشد انتظار داریم قشرها و طبقات اجتماعی که اساس زندگی و معیشت‌شان بر تولید انواعی از آفرینش‌های مادی و یا غیرمادی استوار است به سرمشق اول یعنی براساس موازین خرد و اخلاق عمل کنند و به عکس افراد و قشرهایی از جامعه که زندگی و معیشت خود را بر غارت و دلالی و رانت بنا کرده‌اند، پیرو سرمشق انسانی و اخلاقی بیگانه باشند

دارند و از این بابت تفاوت معناداری میان آنها و مذاهب وجود ندارد.

به لحاظ هستی‌شناختی یکی از این دو رویکرد به زندگی اجتماعی، خلاق و متعلق به دوره بلوغ آدمی و دیگری غیرخلاق و متعلق به دوره کودکی جامعه بشری است. انتظار می‌رفت که در سیر از کودکی به بلوغ، سرمشق کنش‌های کودکانه و شبه‌غریزی جای خود را به رفتار بالغانه دهد، که دست‌کم با دو ویژگی عمده از سرمشق رفتاری دوره کودکی متمایز می‌شود: یکی خردورزی و دیگری تولید یا آفرینش. در دوران کودکی بشر محرک‌های احساسی و غریزی غلبه داشتند، بشر بر سفره طبیعت می‌نشست و محصول کار طبیعت را مصرف می‌کرد. در دوره بلوغ فعالیت عقلانی غلبه پیدا می‌کند و محرک‌های غریزی و احساسی را کنترل و مدیریت می‌نماید، همچنین انسان‌ها با تولیدات و آفرینش‌های خود با طبیعت به تبادل و تعامل می‌پردازند.

حال اگر در مقطع گذار از کودکی به بلوغ حوادثی رخ دهد یا شرایط محیطی به شدت نامساعد شود، این سیر دچار اختلال و وقفه می‌گردد، بدین ترتیب که از یک سو سیر به بلوغ، کند و ناپیوسته می‌شود و از سوی دیگر محرک‌های رفتار کودکانه، فعال و یا

نیمه‌فعال باقی می‌مانند. نتیجه این اختلال، بروز نوعی دوگانگی در هستی اجتماعی است که ما شاهد آن هستیم.

اقوام و قبایل ایرانی با پیشینه زیستی و هستی‌شناختی مشترکی ضمن اشتغال به صید و گردآوری غذا، دوره بسیار طولانی کودکی را در آغوش طبیعت پشت سر می‌گذاشتند. عمل صید به صورت دستجمعی و با اندازه‌های از خشونت همراه بود؛ خشونتی که برخلاف مشابه آن در میان حیوانات شکارچی، به طور ارادی و برنامه‌ریزی شده انجام می‌گرفت. همین اندازه خشونت را باید در دفاع در برابر حملات حیوانات و یا در نزاع کسانی که به قلمرو طبیعی آنان تجاوز می‌کردند، به کار می‌بردند. هزاران سال اشتغال به شکار، خواه ناخواه خشونت را تا حدودی در رفتار آنان نهادینه کرد و الگوی کنش‌های غریزی را استمرار بخشید. آنها وقتی در دستجات و گروه‌های پراکنده در فلات ایران استقرار یافتند، تحت تأثیر شرایط متفاوت جغرافیایی و اقلیمی، برخی به دامداری متحرک و برخی دیگر به کشاورزی مشغول شدند. دامداری متحرک، کار و خلاقیت بسیار کمی می‌طلبد و شباهت زیادتری با شیوه معیشت دوران کودکی (یعنی صید و شکار) داشت، این وضع در گذار آنان به دوران بلوغ وقفه ایجاد کرد. پیامدها و لوازم ادامه آن، نوع معیشت یعنی جنگ و غارت، شرایط مزبور را تشدید و باعث باقی‌ماندن در وضعیت کودکی شد، چرا که در این شیوه زندگی نیاز چندانی به عقلانیت و اندیشه‌ورزی نبود و اندکی هوشمندی همراه با نیرو و مهارت‌های بدنی زیاد برای غلبه بر مشکلات بر سر راه کفایت می‌کرد. اشتغال دائمی به شکار و دامپروری و تحرک دائمی در مکان، صحرا و دشت‌ها و دوراز شهرها و آبادی‌ها فرصت کمی برای پرورش استعداد خردورزی در دسترس آنان قرار می‌داد. پایبندی به سنت‌ها و مذاهب ابتدایی مانع از آن بود که در شرایط ضعف فعالیت عقلانی، لجام گسیختگی غرایز و عواطف به‌بهای موجودیت آنها تمام شود.

قبایل و گروه‌های کشاورز، سرنوشت متفاوتی پیدا کردند، آنها تولید را جایگزین صید و گردآوری غذا کرده، دامداری را

در حاشیه کشاورزی حفظ کردند و ناگزیر سکونت گاه‌های دائمی پدید آوردند. نیاز روزافزون به ابزار کار و لوازم زندگی موجب توسعه پیشه‌وری و صنایع دستی شد و برای غلبه بر خشکی و کم‌آبی، سیستم آبیاری مصنوعی رابه وجود آوردند. این چهار نوع فعالیت تهیه و توزیع آب، کشاورزی، پیشه‌وری و خانه‌سازی موجب افزایش کار فکری و تولید دانش و معرفت در مجموعه فعالیت‌های زیستی گردید. ضمناً می‌دانیم که انجام فرایندهای تولید از آماده‌سازی و تهیه مواد تا مراحل کشت و داشت و برداشت نیازمند ثبات و امنیت است. پیشه‌وری و صنعت و تجارت هم به همین میزان به وجود امنیت وابسته‌اند. به همین دلیل نیروها و قشرهای تولید کننده (بدی یا فکری) معمولاً مردمی صلح‌جو و طالب ثبات و امنیت هستند، اما در زندگی اجتماعی از بروز اختلاف میان افراد و گروه‌ها گریزی نیست، جامعه بالغ و مولد، اختلافات را در سایه خرد و دانش و تجربه، به‌طور مسالمت‌آمیز و از طریق گفت‌وگو و مصالحه حل می‌کند و با این شیوه از بروز خشونت و ناامنی و ویرانی جلوگیری می‌نماید؛ فرایندی که به تقویت همبستگی، روحیه مدارا و نیروی تعقل و پیچیده‌تر شدن فعالیت شعور می‌انجامد. در مقابل قبایل صحراگرد و گروه‌هایی که معیشتی مبتنی بر استفاده رایگان و بدون زحمت از کار طبیعت و دیگر منابع و ثروت‌های عمومی و یا انسان‌های دیگر دارند (غارت، باجگیری، برده‌گیری، تصرف به زور، استثمار، دلالی، مفتخوری، خوش‌نشینی، بالاخره دزدی و رانت‌خواری)، به تعبیر دیگر انگل طبیعت و جامعه‌انده، نیاز چندانی به تعقل و اندیشیدن ندارند و آنان بنا به ماهیت کار و زندگی‌شان ناگزیر از توسل به دروغ و فریبکاری و کاربرد دائمی خشونت و جنگیدن با رقیبا و دشمنان، سرکوب قربانیان خود، یعنی غارت‌زده‌ها و استثمار شده‌ها هستند.

کوچ‌نشینان در تاریخ ایران آغازکننده و مبتکر این نوع خشونت سازمان‌یافته در جامعه بودند، ولی این حکومت‌های متمرکز و مطلقه و سپس طبقات مسلط و استثمارگر بودند که در قالب امپراتوری‌های توسعه‌طلب، این منطق (ستیزه‌گری) را باز تولید کرده، نهادینه

کردند، به طوری که به‌عنوان یک قاعده عام همه زندگی و معیشت مبتنی بر کار خلاق و مثبت یا خدمات مفید و زندگی‌بخش که با تولید ارزش افزوده (مادی و یا فکری و معنوی) همراه است ندارند و مستقیم یا غیرمستقیم در بازتولید و استمرار روش‌های مبتنی بر زور و خشونت، دروغ و فریبکاری و غارت منابع طبیعی، ثروت‌های عمومی و حاصل کار نیروهای مولد هستند.

بدین ترتیب که وقتی گروهی از مردم به هر دلیل و با هر پیش‌زمینه‌ای یکی از اشکال غارت را به‌عنوان شیوه اصلی تأمین معیشت و گذران حیات مادی خود انتخاب می‌کنند و با این کار به جای زیست مبتنی بر تولید و آفرینش، زندگی عقیم انگلی را برمی‌گزینند، گریزی از توسل به منطق خشونت و ستیز، دروغ و فریبکاری و شیوه‌های استبدادی و دیکتاتوری در اداره امور جامعه و در پی آن ممانعت از نشر حقایق و در مقابل انتشار آگاهی‌های کاذب و عقاید باطل و توسل به تبلیغات فریب‌دهنده و تحریک عصبیت‌های مذهبی و ایدئولوژیک یا قومی و نژادی ندارند. افزون بر اینها، با ایجاد بحران‌های تصنعی، دشمن‌تراشی و برافروختن آتش خصومت، کینه، نزاع و جنگ، اذهان مردم را از مسائل واقعی جامعه منحرف و مانع از اندیشیدن و گفت‌وگو و اجماع بر سر عوامل و ریشه‌های اصلی ناسامانی‌ها و اقدام در جهت رفع آنها می‌گردند.

در مقابل گروه‌ها و اقشاری که اساس زندگی و معیشت خویش و مناسبات با دیگران را بر کار مولد و آفرینش‌های فکری و بدی و ارائه خدمات مفید و زندگی‌ساز به دیگران

سرایت اخلاقیات و کنش‌های اجتماعی طبقات حاکمه به میان لایه‌هایی از نیروهای مولد جامعه، یکی از مهمترین و پیچیده‌ترین موانع توسعه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه است. سهم آن در شکست برنامه‌های توسعه و جنبش‌های اصلاح‌طلبی هرگز نباید نادیده بماند

قرار داده‌اند، معمولاً مردمی صلح‌جو، پیرو راستی و خیرخواهی، مهربانی و خردورزی و طرفدار روش‌های دموکراتیک در اداره امورند. به قوانین و میثاق‌های اجتماعی و به حقوق دیگران احترام می‌گذارند، مخالف خشونت و جنگ و طالب صلح و امنیت‌اند. فسادورزی و دروغ و خشونت و جنگ را دشمن می‌دارند، به آزادی و برابری و عدالت عشق می‌ورزند، اهل همکاری و آشتی و مدارا و مشارکت اجتماعی با غیر خویش‌اند. بررسی ابعاد و تجلیات مختلف این دو سرمشق و بویژه آسیب‌شناسی رفتار و فرهنگ و خلقیات جامعه ایران مجال بیشتر و بازتری می‌طلبد. (۱)

دورویکرد خلاق و غیرخلاق

با این توضیحات خواننده متوجه شده که در این نظریه عامل محوری و مبنایی در ایجاد تمایز میان دو سرمشق فرهنگی - زیستی، تولید و آفرینش است، یعنی اگر نظریه مزبور صادق باشد انتظار داریم قشرها و طبقات اجتماعی که اساس زندگی و معیشت‌شان بر تولید انواعی از آفرینش‌های مادی و یا غیرمادی استوار است به سرمشق اول یعنی بر اساس موازین خرد و اخلاق عمل کنند و به عکس افراد و قشرهایی از جامعه که زندگی و معیشت خود را بر غارت و دلالی و رانت بنا کرده‌اند، پیرو سرمشق دوم بوده، نسبت به ارزش‌های انسانی و اخلاقی بیگانه باشند.

با توجه به واقعیت‌ها و شواهد عینی موجود در صحت رابطه اخیر کمتر جای تردید است، اما در مورد رابطه اول چنین عمومی مشاهد نمی‌شود و موارد و مصادیق مستثنی از قاعده بسیار است، از جمله کسانی که از زمره غارت‌گران و دلالان و رانت‌خواران یا مفسدین مالی نیستند، اما در روابط اجتماعی، سیاسی و در منش و خلقیات، رفتاری منطبق با سرمشق دوم از خود بروز می‌دهند. این پدیده یعنی سرایت اخلاقیات و کنش‌های اجتماعی طبقات حاکمه به میان لایه‌هایی از نیروهای مولد جامعه، یکی از مهمترین و پیچیده‌ترین موانع توسعه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه است. سهم آن در شکست برنامه‌های توسعه و جنبش‌های اصلاح‌طلبی هرگز نباید نادیده بماند.

این آسیب، خود معلول زیست‌دراز مدت در جامعه‌ای است که در همه شئون اساسی آن سیاست، اقتصاد و فرهنگ و اخلاقیات و

در بخش اعظم تاریخ خود، زیر سلطه و نفوذ نیروهای اجتماعی غیرمولد و طبقات حاکمه ای قرار داشته که به شیوه استبدادی و با اعمال خشونت، غارت، دلالی و دروغ و فریبکاری سیستماتیک و نهادینه شده، اداره شده است. آنان هر چند همیشه در اقلیت بوده اند، اما چون سکان امور عمومی و تعیین سرنوشت جامعه را در دست داشته اند، با اجرای سیاست ها و منویات خود، عرصه را بر کنش های خلاق و مثبت نیروهای اجتماعی مولد تنگ کرده به نیروهای غیرمولد و کنش های غیر خلاق و برآمده از سرمشق دوم، مجال بیشتری برای عمل می داده اند. در نظام های منطبق با سرمشق دوم معمولاً افرادی که به کار مولد می پردازند و اهل راستی و امانتداری، قانون پذیری و عدل و آزادی و برابری و صلح و مدارا هستند، مطرود و منزوی و یا در تنگنا و محرومیت قرار می گیرند و در واقع تنبیه می شوند. به عکس افراد و گروههایی که رفتاری سازگار با مشی و رفتار گروه حاکم دارند، پادشاه می گیرند و تشویق می شوند. هر اندازه شرایط برای زندگی شرافتمندانه و خلاق تنگتر و محرومیت تشدید گردد و همراه با آن، هزینه مقاومت مدنی و خلاق افزایش یابد، تعداد بیشتری به آن سرمشق روی می آورند. این افراد معمولاً از کسانی هستند که توان فکری و روحی و ظرفیت وجودی و هستی شناختی کافی برای تحمل سختی ها ندارند، و در نتیجه تن به استحاله شخصیتی می دهند. زمانی که فردی دست از مقاومت می شوید و راه تسلیم پیش می گیرد، فعالیت های خلاق فکری، عاطفی و عملی وی متوقف می شود. در این حالت به محض بروز نخستین واکنش، محرک های شبه غریزی دوران کودکی که به اعماق ضمیر ناخود آگاه رانده شده بودند، فعال می شوند و از آن پس باز تولید و تداوم آنها را از درون کنش های تسلیم گرایانه را تقویت می کنند، و از آن پس باز تولید و تداوم آنها را از درون برعهده می گیرند. در نتیجه انتخاب هایی که ابتدا به کمک مفاهیم «اضطراری»، «موقتی» و از سر «اجبار» یا «مصلحت اندیشی» توجیه می شد، و فرد با اکراه و بیزاری و همراه با احساس گناه و سرزنش به آنها دست می زد، با قرار گرفتن بر دوش نیروهای دفاعی شبه غریزی، درونی می شوند و شخصیت و منش فرد را زیر نفوذ

زمانی که فردی دست از مقاومت می شوید و راه تسلیم پیش می گیرد فعالیت های خلاق فکری، عاطفی و عملی وی متوقف می شود. در این حالت به محض بروز نخستین واکنش، محرک های شبه غریزی دوران کودکی که به اعماق ضمیر ناخود آگاه رانده شده بودند، فعال می شوند و کنش های تسلیم گرایانه را تقویت می کنند، و از آن پس باز تولید و تداوم آنها را از درون برعهده می گیرند. در نتیجه انتخاب هایی که ابتدا به کمک مفاهیم «اضطراری»، «موقتی» و از سر «اجبار» یا «مصلحت اندیشی» توجیه می شد، و فرد با اکراه و بیزاری و همراه با احساس گناه و سرزنش به آنها دست می زد، با قرار گرفتن بر دوش نیروهای دفاعی شبه غریزی، درونی می شوند و شخصیت و منش فرد را زیر نفوذ و سلطه خود می گیرند.

سلطه خود می گیرند. با توجه به این ملاحظات که چرا بسیاری نیروهای مولد و از جمله روشنفکران و فعالان اجتماعی، در موقعیت های بحرانی و حساس، حین مبارزه و یا زمانی که فرصت عمل کردن به آرمان ها و وعده ها دست می دهد، به دست خویش اسباب شکست را فراهم می آورند و یا بعضی گروه ها راهبردهای مبتنی بر منطق خشونت و ستیز را به این خاطر که نیازی به خلاقیت فکری، اجتماعی، عاطفی و روانی ندارند، بر راهبردهای مبتنی بر مشی مسالمت آمیز و خلاق ترجیح می دهند؟ چرا نمی توانند با گروه های دگراندیش بر اساس اصول و ارزش های مشترک انسانی و مورد تأیید همه مذاهب و مسلک های اصیل دینی و غیر دینی همکاری کنند و نسبت به تفاوت های زبانی، فرهنگی و آیینی مدارا نشان دهند؟

چرا ظرفیت کار خلاق درازمدت و پیشرفت تدریجی را ندارند و با اقدامات شتاب زده و بیشتر احساسی و کمتر عقلانی، سعی دارند از روی مراحل اساسی ضروری تحول و تکامل اجتماعی پرش کنند و با این کار به خود و جنبش اجتماعی آسیب جدی وارد می کنند؟ چرا وقتی نیروهای بازدارنده و مخالف آزادی و عدالت و ترقی، به خشونت و دروغ و فریب متوسل می شوند و با تحریک عصیت های قومی و مذهبی و ایدئولوژیک، به تحریک مردم و استفاده ابزاری از آنها می پردازند، آنها هم برای مقابله در همان دام افتاده به همان شیوه ها تمسک می جویند؟ پرش ها و چراغ های بیشتری از این دست، همه بخشی از مشکلات بر سر راهند.

ریشه یابی تاریخی و هستی شناختی آسیب های رفتاری مردم و فعالان اجتماعی به ما کمک می کند تا در پرتو خود آگاهی حاصل از آن به نقد رفتار توده ها و انتقاد از خود بپردازیم و با این کار، خویشتن را از وابستگی به محرک ها و سرمشق های کودکانه که ناخود آگاه بر تصمیمات و انتخاب ها و کنش های ما اثر گذارند و آنها را مدیریت می نمایند، رهایی یابیم و از سرمشقی تبعیت کنیم که حاصل تجربه دوران بلوغ و برآمده از تلاش های خلاق نسل ها در جریان آفرینش تمدن و فرهنگ در اعصار مختلف بوده، ناظر بر شیوه زندگی مبنی بر تولید و آفرینش مادی و معنوی است. انجام این گزینش، مستلزم تجدید نظر اساسی در بینش، روش، مشی و راهبردهایی است که «عادت» کرده ایم. نارضایتی، اعتراضات و اقدامات دفاعی خود را در چارچوب های تئوریک و عملی آن سامان دهیم و چون به نتایج مورد انتظار نمی رسیم، به جای تردید در روش ها و رویکردهای مزبور با یک برون افکنی، تقصیرها را بر دوش نیروهای «غیر خودی»، «دشمن» یا رقیب و رفقای نیمه راه می گذاریم.

پی نوشت:

۱- پیش از این شرحی در این باره در مقاله ای در نشریه چشم انداز ایران با عنوان «امکان غلبه بر فرایند ناامنی و بی ثباتی پایدار»، شماره ۴۸ و در کتاب «ایران، ناامنی و بی ثباتی پایدار»، (انتشارات قلم) نوشته ام.